

گفتگوهایی پیرامون مسائل جنبش کارگری و سوسیالیسم – ۲ (بخش یک)

بهمن شفیق، مرتضی افشاری، عباس فرد، امیر پیام و یداله خسروشاهی

بهمن شفیق:

رفقای عزیز با سلام. این دور دوم از گفتگوهایی است که موضوع آن مسائل گرهی جنبش کارگری و سوسیالیسم است. در این دور رفقا یداله خسروشاهی و امیر پیام هم حضور دارند که فکر می‌کنم با وجود این رفقا گفتگویی پربارتر و پرثمرتر از دفعه قبل داشته باشیم. گفتگوی دفعه قبل درباره‌ی پاره‌ای از مسائل پایه‌ای جنبش کارگری بود که با حضور رفقا یداله و امیر -احتمالاً- بازگشت‌هایی به همان موضوع‌ها خواهیم داشت. با این حال، در فاصله‌ی این دو گفتگو در جنبش کارگری ایران مسائلی واقع شده که به نظر من مهم‌ترین آن آزادی منصور اسانلو است. درحقیقت، آزادی اسانلو منجر به یک تحول یا تحرک جدیدی در جنبش کارگری ایران شده و بحث‌های مربوط به آن را تحت‌الشعاع قرار داده است. به نظر من این مسئله سؤالات بسیاری را طرح می‌کند و باید به‌طور همه‌جانبه مورد بررسی و تحلیل قرار بگیرد. سؤالاتی که به نظر من اساسی هستند، عبارت‌اند از:

- آیا آزادی اسانلو بیان‌گر موقعیت جدیدی در جنبش کارگری ایران است؟

- آیا توازن قوای جدیدی را نشان می‌دهد؟

- چرا رژیم جمهوری اسلامی اسانلو را آزاد کرد و چه نقشه‌ای برای ادامه برخوردش با سندیکای واحد دارد؟

- آزادی اسانلو بیان‌گر چه مرحله‌ای از مبارزات طبقه کارگر و جنبش کارگری در ایران است؟

در رابطه با خود سندیکای واحد نیز سؤالاتی مطرح می‌شود، از جمله این که:

- سندیکای واحد در چه موقعیتی است؟

- آیا سندیکای واحد بعد از دو سه سالی که از آغاز مبارزه‌اش می‌گذرد، در دور جدیدی است؟

- آیا سندیکای واحد می‌تواند ادعا کند که دست‌آوردهایی داشته است؟

رفیق یداله شما اخیراً نوشته‌ای تحت عنوان «یک گام به‌پیش در راهی دشوار» داشتید و این ارزیابی را ارائه دادید که سندیکای واحد یک گام خیلی بزرگ به‌جلو برداشته و کارگران شرکت واحد از یک جمع «درخود» به یک جمع «برای خود» تبدیل شده‌اند. شما این را شاخص پیشرفت سندیکای واحد برآورد کردید. از همین نقطه شروع کنیم، ارزیابی شما از وضعیت سندیکای شرکت واحد چیست؟ لطفاً در این مورد توضیح بیشتری بدهید.

یداله خسروشاهی:

قبل از این که به این موضوع بپردازم، لازم می‌دانم کمی درباره‌ی بحث قبلی شما حرف بزنم، که مشخصاً در رابطه با شورا، سندیکا و نوع تشکل کارگری در ایران بود. به نظر من سندیکای واحد در مقطع کنونی کارهایی را

به‌انجام رساند و به‌ر صورت برنامه‌ای را پیش برد که مورد تأیید اکثریت قریب به‌اتفاق نیروهای سیاسی قرار گرفت. این‌که اسم این تشکل سندیکا ویا هرچیز دیگری باشد، یک مسئله است؛ و این‌که چه کارهایی کرد و چه مسائلی را پیش برد، موضوع دیگری است. بنابراین، به‌نظر من این‌که کارگران باید چگونه خود را سازمان بدهند و نام تشکل خود را سندیکا، شورا، کمیته کارخانه ویا هرچیز دیگری بگذارند، به‌موقعیت درونی خود جنبش‌کارگری مربوط است و به‌شرایط خود آن‌ها بستگی دارد. البته منظورم این نیست‌که ما در خارج از کشور حق نداریم که در این موارد بحث و گفتگو داشته باشیم؛ اما در امر چگونگی و نام تشکل بیشترین صلاحیت را همان‌هایی دارند که درگیر عملی کار هستند. بنابراین من از این‌جا شروع می‌کنم که اگر سندیکای شرکت واحد اسم خود را شورا، کمیته کارخانه ویا هر اسم دیگری می‌گذاشت؛ دقیقاً همین حرکتی را پیش می‌برد که تاکنون پیش برده است. بنابراین، خم شدن روی این مسئله که الان کارگران چه تشکلی باید داشته باشند و چه تشکلی نباید داشته باشند؛ ویا چون اسم تشکلشان سندیکاست «راست» و چون اسم تشکلشان شورا است «چپ» هستند، ویا برعکس؛ بحث‌هایی است که به‌نظر من تأثیر چندانی روی حرکت کارگران نخواهد داشت. چراکه کارگران همان حرکتی را می‌کنند که خودشان لازم می‌بینند و همان نامی را انتخاب می‌کنند که با ادراک و حرکتشان تناسب دارد.

با این مقدمه می‌روم روی سؤالی که شما در رابطه با وضعیت کنونی جنبش کارگری و به‌خصوص سندیکای شرکت واحد داشتید.

اگر به‌تاریخ جنبش کارگری ایران از ابتدا تا حالا نگاه کنیم، به‌این حقیقت پی می‌بریم که به‌جز مقاطع کوتاهی که استثناء به‌حساب می‌آیند، تشکل‌های کارگری عموماً یا توسط احزاب چپ ویا توسط دولت‌ها برای کارگران درست شده‌اند. در این زمینه مثلاً مقطع انقلاب ۵۷ یک استثناء بود. در واقع، تشکل‌های کارگری توسط سلطان‌زاده، حزب توده، یوسف افتخاری، شاه، قوام و امثالهم درست می‌شد. بعد انقلاب هم جمهوری اسلامی با سرکوب تشکل‌های خودجوش کارگری برای آن‌ها تشکل درست کرد. با وجود این‌که در مقطع انقلاب به‌طور واقعی تشکلات شورایی توسط خود کارگران ایجاد شد و به‌وسیله‌ی خود کارگران کنترل و مدیریت می‌شد؛ ولی به‌دلیل کوتاه بودن شرایط انقلابی، سرکوب شدید و نبود سازمان‌های قدرتمند انقلابی بازهم این تشکل‌ها نتوانستند به‌نتیجه‌ی مطلوب برسند و به‌یک وحدت طبقاتی در سطح کشور دست پیدا کنند. پس از سرکوب شوراها و ایجاد تشکل‌های رنگارنگ توسط عوامل جمهوری اسلامی سندیکای شرکت واحد اولین تشکلی است که با نیروی خود کارگران شکل گرفته و با برنامه‌ریزی خودشان به‌عرصه‌ی مبارزه طبقاتی وارد شده است. یکی از محسناتی که این سندیکا دارد، این است که این‌بار بخشی از کارگران (این‌که در قسمت خدماتی کار می‌کنند، فرق چندانی نمی‌کند) خودشان بعد از یک برنامه‌ریزی منسجم و برگزاری کلاس‌های آموزشی سندیکای خود را که در مقطع ۶۰ توسط رژیم منحل اعلام شده بود، احیا کردند. کارگران شرکت واحد به‌عنوان احیاء سندیکا پا به‌عرصه‌ی مبارزه گذاشتند و چگونگی پیشبرد کارشان را همگی می‌دانیم؛ یعنی می‌دانیم که چه بلاهایی به‌سرشان آوردند، با چه موانعی روبه‌رو شدند، چگونه مقاومت کردند و چه مسائلی را به‌پیش بردند. کارگران شرکت واحد در این نبرد نابرابر متحمل سرکوب شدند، به‌زندان افتادند و از کار اخراج شدند. این سرکوب برای سندیکای واحد هم‌چنان ادامه دارد؛ تا جایی که به‌طور مشخص ۱۹ نفر از آن‌ها با وثیقه‌های سنگین و ۲۰ میلیون تومانی (اسانلو با وثیقه ۱۵۰ میلیون تومانی) هنوز زیر تیغ دادگاه هستند، و از میان انبوه اخراجی‌ها هنوز ۵۵ نفر (از جمله هیئت مدیره، علی‌الابدل‌ها، بازرسین و فعالین) به‌کار بازنگشته‌اند. در یک نگاه سطحی و عجولانه می‌توان چنین نیز- نتیجه

گرفت که سندیکای واحد طی یک سال گذشته (با این همه تاوان و هزینه) نه تنها به خواست‌های اولیه‌اش (که عبارت بودند از: به رسمیت شناختن سندیکا، انعقاد پیمان دستجمعی، افزایش حقوق و غیره) نرسیده؛ بلکه چند قدمی هم به عقب رانده شده است؟! اما حقیقت جز این است. مسئله‌ای که در چنین برآوردهای منفی‌یافانه نادیده گرفته می‌شود، این است که کارگران شرکت واحد پس از یک دوره مبارزه‌ی سخت و پُرتاوان به یک هم‌بستگی جمعی دست یافته‌اند و به قدرت جمعی و متحد خود پی برده‌اند. به عبارت دیگر، در طی این مبارزه‌ی پُرهزینه کارگران واحد دریافتند که نباید خود را به هیچ یک از نهادهای دولتی و سرمایه‌دارانه بیاویزند و تنها با اتکا به قدرت هم‌بسته‌ی خود می‌توانند اعتماد داشته و پیش بروند. از طرف دیگر، رهبری سندیکای واحد در جریان خود مبارزه نشان داد که با استفاده از تاکتیک‌های مناسب تا چه اندازه هوشیار است و داهیان عمل می‌کند؛ که این نیز به نوبه‌ی خود پتانسیل هم‌بستگی کارگران را بالاتر برد و به قدرت جمعی آن‌ها افزود. این تاکتیک‌ها در مجموع به گونه‌ای بود که توانست کارگران را به طور پیوسته در صحنه‌ی مبارزه نگه دارد و از آن‌ها یک مجموعه‌ی متحد و به هم پیوسته بسازد. گرچه کارگران شرکت واحد در همان انتخابات هیئت مدیره هم‌بستگی خود را نشان داده بودند، اما پس از یک سال مبارزه و سرکوب و مقاومت به لحاظ کمی و کیفی آن‌چنان رشد کرده‌اند که با یک سال پیش قابل مقایسه نیستند.

رهبری سندیکا از همان اولین گام، یعنی تجمع ۱۲ هزار نفره در یک استادیوم و وعده‌های فریب‌آمیز قالبی‌باف که قصدی جز وقت خریدن به منظور سرکوب نداشت، نشان داد که با اراده و خواست توده‌ی کارگران حرکت می‌کند. در واقع، در همه‌ی گام‌هایی که سندیکای شرکت واحد برداشت، هیئت مدیره نشان داد که قدرت‌اش از پایه کارگری نشأت می‌گیرد و فقط به خواست و اراده‌ی آن‌ها معطوف است. اگر هیئت مدیره بدون اراده و خواست کارگران حرکت می‌کرد، هم‌اکنون دست‌آوردی نداشت و به چنین اتحاد و وحدتی نمی‌رسید و در همان میانه‌ی راه از هم می‌پاشید. در حال حاضر اکثریت قریب به اتفاق کارگران شرکت واحد پشت سر سندیکا هستند و به طور مشخص از سندیکا حمایت می‌کنند. این که کارگران شرکت واحد به طور وسیع، منظم و گسترده به پیشواز اسانلو (پس از آزادی از زندان) آمدند، نشان‌گر همین هم‌بستگی و اعتماد متقابل است. در واقع استقبال از اسانلو نشان داد که تمام افراد سندیکا آقای اسانلو و هیئت مدیره را پیشرو و پیشتاز خود می‌دانند. شما نگاه بکنید، اگر یادتان باشد نزدیک ۱۰۰۰ نفر بودند که دست‌گیر شده بودند، یعنی ۱۰۰۰ نفر را پشت در نگه داشتند. از این ۱۰۰۰ نفر تعدادی برگشتند سر کار و تعداد دیگری که به کار برگردانده نشده بودند، کارفرمای شرکت واحد آمد و دسیسه‌ای به کار برد که کارگرها می‌بایست تعهد بدهند. گرچه تعدادی رفتند و تعهد دادند، اما تعدادی هم تعهد ندادند که از جمله همه‌ی اعضای هیئت مدیره را شامل می‌شود. یعنی آن کسانی که می‌آیند و طرحی را مطرح می‌کنند که به خاطر اسم بخواهند اثرات و نتایج حرکت شرکت واحد را نفی کنند، به نظر من اشتباه می‌کنند. یعنی می‌گویند که این توده‌های کارگر بودند که به سندیکا و هیئت مدیره فشار آوردند تا کار به این جا رسید، اشتباه می‌کنند. اگر تنها توده‌های کارگر بودند که به هیئت مدیره فشار می‌آوردند و خود هیئت مدیره معطوف به اراده و خواست کارگران نبود، پس می‌بایست در حال حاضر همه‌ی کارگرها اخراج شده بودند. در صورتی که در جریان این مبارزه تنها هیئت مدیره و چند نفر دیگر از کار اخراج شده‌اند. بنابراین، من بیشتر روی این نکته تأکید دارم که در موقعیت فعلی کارگران واحد (با توجه به تداوم حرکتشان) به یک وحدت جمعی رسیده‌اند که کسی نمی‌تواند در آن خلاء ایجاد کند. به بیان دیگر، جمع کثیری از کارگران واحد به طور مشخص از منافع آینده‌شان مطلع هستند و

به یک وحدت طبقاتی رسیده‌اند. براین مبناست که به نظر من دست‌آورد فعلی خیلی بالاتر از آن خواسته‌هایی است که کارگران واحد در ابتدا روی آن‌ها تأکید داشتند. بنابراین، با توجه به دست‌آورد فعلی (یعنی وحدت جمعی)، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که احتمال دستیابی کارگران واحد به خواست‌های اولیه‌شان نیز افزایش یافته است.

گرچه رژیم دست از سرکوب و فشار برنخواهد داشت، اما انکار سندیکای واحد از طرف هر نیرویی غیرممکن به نظر می‌رسد. در این زمینه می‌بینم که بعضی از رسانه‌های داخلی که قبلاً نسبت به سندیکای واحد مطلقاً سکوت کرده بودند، آرام آرام مسائل کارگران را مطرح می‌کنند؛ و حتی در سایت «شورای اسلامی کار» به گونه‌ای فرصت‌طلبانه از سندیکای واحد نام می‌برند و با بعضی از افراد سندیکا مصاحبه می‌کنند. بنابراین، دست‌آوردی که کارگران واحد در این فاصله داشتند، به نظر من ارزش‌اش بسیار بالاتر از خواست‌های اقتصادی‌ای است که در ابتدا مطرح کرده بودند. این دست‌آوردی است که کارگران آماده‌ی مبارزه‌ای را همراه دارد که از سندیکا نیز پشتیبانی می‌کنند. خیلی متشکرم.

بهمین شفیق:

رفیق یداله شما در صحبت‌هایتان اشاره‌ای داشتید به این موضوع که قبلاً سندیکاها توسط سلطان‌زاده، حزب توده، قوام، دولت‌ها و احزاب چپ درست می‌شدند؛ و در واقع همه‌ی این افراد و نهادها را در یک ردیف قرار دادید و خواستید نتیجه بگیرید که سندیکای واحد برخلاف قبل که سندیکاها توسط نیروهای غیرکارگری ساخته می‌شد، این بار توسط خود کارگرها ساخته شده است. به نظر من بین تشکل‌هایی که سلطان‌زاده و یا حتی حزب توده درست کردند با تشکل‌هایی که توسط قوام و دولت‌ها (مثلاً دولت شاه و یا جمهوری اسلامی) ساخته شد، یک تفاوت جدی وجود دارد. مشخصاً سؤال من این است که آیا شما در فرمولبندی سندیکاها *غیرکارگری* «نیروهای چپ» و «عوامل دولتی» را یکسان می‌بینید یا نه بین این‌ها تفاوت‌هایی هم وجود دارد؟ لطفاً نسبت به این موضوع (یعنی عبارت *نیروهای غیرکارگری*) توضیح بیشتری بدهید. چراکه از صحبت‌های شما می‌توان چنین برداشت کرد که تشکل‌هایی که توسط سلطان‌زاده و یا به‌طور کلی توسط کمونیست‌ها در دوره‌ی اولیه مبارزه کارگری درست شد، با تشکل‌هایی که دست‌ساز عوامل دولتی بوده‌اند، تفاوتی وجود ندارد. به نظر من گرچه تشکل‌هایی که توسط احزاب چپ درست شدند، از درون تب و تاب مبارزه کارگر بیرون نیامدند؛ اما نسبت به مبارزات کارگری خیلی هم بی‌ربط نبودند؛ و مشکل می‌توان از آن‌ها به‌عنوان نیروی *غیرکارگری* به‌معنای *غیرکارگری بودن نیروهای وابسته به دولت‌ها* نام برد. اگر ممکنه در این مورد توضیح بیشتر بدهید.

یداله خسروشاهی:

ببینید اگر سلطان‌زاده در آن مقطع در حوزه‌ی صنف‌های مختلف، *سندیکای کارگران اصناف* را به وجود آورد، به نظر من کار اصولی و بسیار درستی بود. چراکه در آن مقطع کارگران کمیت وسیعی نبودند، سواد چندانی نداشتند و شناخت آن‌چنانی هم از تشکل‌یابی و مبارزه‌ی طبقاتی نداشتند. البته تشکل‌یابی در آن دوره خواست بسیاری از کارگران مهاجر بود در باکو و غیره کار کرده بودند و با مسائل سوسیال دموکراسی آشنایی داشتند و نسبت به تشکل‌یابی آموزش‌های عملی لازم را دیده بودند؛ یعنی زمینه و امکان ذهنی تشکل‌یابی وجود داشت، وگرنه

سلطانزاده نمی‌توانست مسئله‌ی تشکل‌یابی کارگران اصناف را پیش بکشد و از کانال اصناف چندین اتحادیه و تشکل کارگری درست کند. به‌هرصورت پس از سرکوب رضاخانی، علی‌رغم افزایش کمی کارگران، این اتحادیه‌ها نتوانستند تداوم پیدا کرده و رشد کنند. با فراز رضاخان، یعنی در دوره‌ای که قدرت سرکوب مرکزی تضعیف شده بود، حزب توده به‌رشد تشکل از کانال پاره‌ای از فعالین سیاسی و کارگری «شورای متحده مرکزی» را سازمان داد و عمدتاً در خدمت اهداف تشکیلاتی خود قرار داد؛ که این نیز پس از سرکوب ۲۸ مرداد نتوانست به‌رشد خود ادامه دهد و نهایتاً سرکوب شد و در محاق فراموشی قرار گرفت.

با تمام این‌ها، من هم همانند شما بدین باورم که بین تشکل‌هایی که توسط نیروی‌های چپ سازمان یافتند و تشکل‌هایی که توسط عوامل دولتی ساخته شدند، تفاوت غیرقابل انکار وجود دارد. این کاملاً آشکار است که بین ساختن سندیکا توسط عناصری که دید سوسیالیستی و کمونیستی دارند، با علم کردن سندیکا توسط افرادی که دیدگاه بورژوازی دارند و وابسته به‌دولت‌ها هستند، تفاوت وجود دارد. در واقع برای همه روشن است که تشکل‌های دولتی و یا وابسته به‌دولت‌ها که به‌طور عمودی شکل می‌گیرند، قصدی جز سرکوب پتانسیل مبارزاتی کارگران ندارند. منظور اصلی من از ساختن تشکل توسط نیروهای غیرکارگری این بود که اگر هر نیرویی برای ساختن و به‌دست آوردن خواسته‌هایش خودش تلاش نکند، خودش جانفشانی نکند، خودش آستین‌هایش را بالا نزند و برای خودش امکاناتی به‌وجود نیاورد، و سرانجام خودش در مدیریت تشکل‌اش نباشد؛ هر شخص و نیروی دیگری که برای او امکانات و مدیریت را به‌وجود بیاورد، نمی‌تواند به‌عمق اهمیت آن خواست و نیازها پی‌برد و تا حصول نهایی آن پی‌گیر باشد. چراکه این خواست‌ها و نیازها از عمق وجود «عناصر غیرکارگر» مایه نگرفته و این عناصر نمی‌توانند تاوان لازم را برای حصول همه‌جانبه‌ی آن خواست‌ها و نیازها پردازند؛ یعنی «عناصر غیر» در مواجهه با نابه‌سامانی‌ها از مبارزه جهت احقاق خواست‌ها و نیازهای «دیگران» دست می‌کشند و کنار می‌روند. همان‌طور که دیدیم وقتی سرکوب جنبش کارگری در سال ۱۳۲۷ پیش آمد، تمام تشکل‌های کارگری به‌همراه شورای متحده مرکزی آب شدند و به‌زمین فرورفتند؛ اما تاریخچه‌ی سندیکای چاپ را در نظر بگیریم: در این مورد به‌دلیل این که خود کارگرها مبارزه کرده و تشکل خود را خودشان به‌وجود آورده بودند، هربار که توسط دولت منحل اعلام شدند، دوباره به‌مبارزه برخاستند و به‌صحنه آمدند. این سندیکا حتی به‌خاطر تنبیه یک نفر؟؟؟ و بستن روزنامه‌ها دست به‌اعتصاب زد و توانست خواست خود را به‌دولت بقبولاند و باعث بازگشایی روزنامه‌های توقیف شده بشود. بنابراین، منظور من این نیست که افراد رادیکال و وابسته به‌جنبش کارگری را با عناصر وابسته به‌دولت‌ها مقایسه کنم و نتیجه بگیرم که نتیجه‌ی فعالیت آن‌ها یکسان بوده است؛ بلکه می‌خواهم روی این مسئله بیشتر تکیه کنم که باید خود کارگران به‌میدان بیایند و خودشان را سازمان بدهند؛ نه این که کسان دیگری از جانب آن‌ها برایشان تشکل درست کنند و آن‌ها را سازمان بدهند.

این مسئله‌ی مشخصی است که اگر کارگران توسط نیروهای غیرکارگری سازمان بیابند و به‌تشکلی وارد شوند، در هنگام سرکوب و یورش‌های دولتی به‌این دلیل که نمی‌دانند چگونه سازمان یافته‌اند و از جزئیات تشکل خویش اطلاع ندارند، همه چیز را رها می‌کنند و می‌روند دنبال زندگی عادی و روزمره‌ی خویش. به‌هرصورت، منظور من این نیست که نیروهای غیرکارگر (اما وابسته به‌جنبش کارگری) را با نیروهای دولتی و بورژوازی در یک ردیف قرار بدهم و یکسان ارزیابی کنم.

بهنن شفیق:

من فکر می‌کنم که این صحبت‌ها کاملاً درست هستند. به‌هرصورت، سؤال من به‌این دلیل نبود که فکر می‌کردم که شما نیروهای چپ را (در امر سازمان‌دهی تشکل‌های کارگری) همان‌طور برآورد می‌کنید که عناصر ذولتی و بورژوازی را.

اما مشخصه‌ی بارز سندیکای واحد این است که حاصل تبوتاب مبارزاتی درونی خود طبقه‌کارگر است و از تشکل‌های دیگری که در جنبش کارگری ایران وجود داشته‌اند، متمایز می‌باشد. رفیق امیر با توجه به صحبت‌های رفیق یداله که روی هم‌بستگی، وحدت طبقاتی و کار جمعی در سندیکای واحد تأکید داشت، ارزیابی شما از وضعیت موجود این سندیکا چیست؟ دقیقاً منظورم این است که اگر کارگران شرکت واحد توانستند از موانع عبور کنند و به دست‌آوردهایی که رفیق یداله تصویر کرد، دست یابند؛ چرا دیگر بخش‌های کارگری نتوانسته‌اند به‌چنین اقداماتی دست بزنند و به‌چنین نتایجی برسند؟

آیا در این زمینه موانع خاصی وجود دارد؟ نظر و ارزیابی شما در این مورد چیست؟

امیر پیام:

به‌نظر من در این زمینه موانعی در مقابل بخش‌ها دیگر وجود دارد که بعداً می‌توانیم درباره‌ی آن صحبت کنیم؛ ولی ابتدا با سلام خدمت شما و رفقای دیگری که در این‌جا حضور دارند، برگردم به سؤال اول در رابطه با آزادی منصور اسانلو.

به‌نظر من خبر آزادی منصور یکی از شیرین‌ترین خبرهایی بود که جنبش کارگری ایران در سال‌های اخیر شنید و حقیقتاً هم حشش بود که از این خبر شیرین‌خوردار باشد. قبل از هرچیز باید به‌این سؤال پرداخت که چرا منصور اسانلو را آزاد کردند؟ در واقع، معنی سیاسی آزادی اسانلو برای جنبش کارگری چیست؟ اگر یادمان باشد، در بحبوحه‌ی اعتصاب کارگران شرکت واحد علی رضا محبوب مصاحبه‌ای داشت. او در این مصاحبه درجهت پرونده‌سازی برای اسانلو سنگ تمام گذاشت. از طرف دیگر، خود دستگاه قضایی هم با همان روش آشنا و همیشگی‌اش خیز برداشته بود که برای منصور اسانلو پرونده‌سازی کند. با این وجود، پس از هفت ماه و نیم این جماعت مجبور می‌شوند به‌معنای دقیق کلمه به‌زانو دربیایند و منصور اسانلو را آزاد کنند. درست است که اسانلو با قید وثیقه آزاد شده و باید منتظر دادگاه باشد، درست است که یک پا بیرون و یک پا در زندان سرنوشت همه‌ی فعالین جنبش کارگر است، و آزادی منصور اسانلو هم به‌معنی آزادی دائمی او نیست؛ ولی همین که دستگاه قضایی خون‌بار این رژیم از آن ادعاهای اولیه‌اش کوتاه بیاید و به‌زانو درآید و منصور اسانلو را آزاد کند، به‌نظر من این کار برای جنبش کارگری ایران یک معنی سیاسی بسیار مهم و چند جانبه دارد.

این معنی سیاسی بیش از هرچیز یک پیروزی برای جنبش کارگری است و باید اهمیت آن را دریافت و به‌دقت مورد بررسی قرارش داد. رژیم با آزاد کردن منصور اسانلو نشان داد که نمی‌تواند با رهبران عملی و واقعی طبقه‌کارگر همان رفتارهایی را بکند که دلخواه اوست و از ماهیت‌اش سرچشمه می‌گیرد. معنی سیاسی دیگر آزادی اسانلو نشان‌گر پایان یک دوره و آغاز پروسه‌ی دیگری در جنبش کارگری است: آغاز تضعیف قدرقدرتی جمهوری اسلامی در مصاف با جنبش کارگری و پایان تحمل این جنبش در مقابل سرکوب. این پروسه، سه چهار سال است که در جنبش کارگری شروع شده، رشد یافته، قوی‌تر شده و قدرقدرتی جمهوری اسلامی را (از طرف

بخش‌های مختلف طبقه‌کارگر) به‌چالش کشیده است. به‌هرحال، به‌نظر من این‌که رژیم به‌آزادی منصور اسانلو تن می‌دهد، نشان‌گر تضعیف قدرقدرتی‌اش در مقابله با جنبش کارگری است. از این زاویه -خوب- طبقه‌کارگر در موقعیت مناسب و خیلی بهتری در مقابله با رژیم سیاسی ایران قرار گرفته است. بنابراین، آزادی اسانلو برای طبقه‌کارگر ایران یک معنای سیاسی دارد. اما چه دلایل دیگری رژیم را به‌آزادی اسانلو مجبور کرد؟ یکی از این دلایل این است که جنبش مستقل طبقه‌کارگر (مستقل از زیر دست و پای شوراها و اسلامی و خانه‌کارگر و تمام جناح‌بندی‌های رژیم) سه چهار سال است که به‌حرکت درآمده است. این جنبش واقعی و جدی است؛ گام‌هایش سنگین است و این را به‌تمام بخش‌های بورژوازی ایران (اعم از حاکم و خارج از حاکمیت) نشان داده است. علی‌رغم سرکوب، اخراج، اعدام کارگران نسل انقلاب و فجایع گوناگونی که در مورد رهبران عملی جنبش کارگری در طی ۲۷ سال گذشته اعمال شد؛ با حضور و قدرت‌گیری جنبش نوین مستقل کارگری که از سه چهار سال پیش رشد روزافزون داشته، در ابعاد مختلفی گسترش یافته، درحال قوی شدن است و خصلت توده‌ای دارد؛ ماشین سرکوب رژیم قدرقدرتی پیشین خود را از دست داده است. از همین‌روست که رژیم نمی‌تواند طبق برنامه‌های دلخواه خویش منصور اسانلو را از زندان آزاد نکند.

نکته‌ی دیگر این است که منصور اسانلو رهبر توده‌ای و عملی بخشی از طبقه‌کارگر ایران بود که در حال حاضر در کلیت طبقه‌کارگر همان وجهه را کسب کرده است. به‌هرروی، اسانلو در شرکت واحد از وجهه‌ی بسیار بالا و حتی تا حدودی کاریسماتیک برخوردار بود که هم‌اکنون این وجهه به‌تمام بخش‌های پیشرو کارگری گسترش یافته و وی را به‌رهبر عملی مبارزات طبقه‌کارگر ایران تبدیل کرده است. همه‌ی اقشار مختلف بورژوازی در کلیت تاریخ سرمایه‌داری (چه در ایران و چه در دیگر کشورها) می‌دانند که با رهبران توده‌ای مبارزات کارگری به‌راحتی نمی‌توانند به‌هرشکل که دوست دارند، رفتار کنند. نقطه‌ی قدرت رهبران توده‌ای و عملی جنبش کارگری همین است که توده‌های کارگران را در حمایت و پشتیبانی از خویش دارند. ممکن است که رژیم‌ها بتوانند در مقاطعی توده‌ها را با فشارهای سهمگین تضعیف کرده و موقتاً به‌عقب برانند و پراکنده کنند، ولی باز دوباره از جویبارهای مختلف جمع می‌شوند و رژیم‌ها نمی‌توانند از شر این نیرو خلاص شوند.

نکته بعدی این‌که در خود سندیکای شرکت واحد یک توده‌ی سازمان‌یافته و آگاه به‌اهداف و افق‌های خود، با سیاست‌ها و تاکتیک‌های مناسب، پشت سر اسانلو ایستاده بود که این سازمان‌یافتگی و آگاهی و زیرکی سیاسی و تاکتیکی -در واقع- پوست و گوشت همان حمایت توده‌ای و طبقاتی است که منصور اسانلو از آن برخوردار شده است.

نکته بعد در رابطه با اسانلو، حمایت بین‌المللی از جنبش کارگری ایران بوده که این مسئله امروزه به‌یک فاکت قوی و غیرقابل چشم‌پوشی تبدیل شده است. در واقع، در شرایط کنونی همه‌ی بخش‌های کارگری در ایران می‌دانند و می‌توانند روی حمایت‌های بین‌المللی حساب کنند و با درنظر داشتن این فاکتور گام بردارند و به‌جلو بروند. چراکه دخالت این فاکتور دست رژیم را در سرکوب خشن و همه‌جانبه‌ی مبارزات کارگری تا حدود زیادی بسته و رژیم نمی‌تواند این واقعیت را کاملاً نادیده بگیرد.

بالاخره نکته دیگری که باید به‌آن توجه کرد این است که مقاومت جدی و فوق‌العاده پُرازش خود اسانلو این زمینه را ایجاد کرد که دیگر فاکتورها به‌مؤثرترین نحو ممکن اثرگذار باشند و به‌فعلیت دربیابند. ایستادگی منصور اسانلو در راستای اهداف و افق‌های طبقاتی‌اش و هم‌چنین مقاومت جانانه‌ای که طی هفت ماه و نیم زندان و فشار

از خویش نشان داد، به جمهوری اسلامی نشان داد که با پدیده‌ی جدید و متفاوتی روبه‌روست. نکاتی که در بالا به آن‌ها اشاره کردم، به‌نظر من همان زمینه‌هایی است که باعث آزادی منصور اسانلو شده است.

در رابطه با سندیکای شرکت واحد رفیق یداله نکات درستی را مطرح کرد. ظاهر مسئله این است که هنوز دفتر سندیکا مهروموم است، بخشی از کارگران هنوز بیکار هستند و باید تلاش کنند که به‌کار برگردند، تعدادی از این کارگران باید به‌دادگاه بروند و...؛ اما این مسائل فقط ظاهر ماجراست! اگر به‌عمق تجربه سندیکای شرکت واحد نگاه کنیم، می‌بینیم که این تجربه تکان‌های بسیار شدیدی را به‌مبارزه‌ی کارگران در ایران وارد آورده است. یکی از این تکان‌ها این است که تا پیش از تجربه کارگران واحد بحث اصلی در جنبش کارگری محدود به‌این شده بود که چه نوع تشکلی لازم است: بحث سندیکا، شورا و غیره (که من هم مایلیم تا در نوبت بعد در این باره نکاتی رو مطرح کنم). به‌هرصورت، قبل از این تجربه گفتمان اصلی در جنبش کارگری به‌چگونگی و نوع تشکیلات برمی‌گشت؛ یعنی هنوز جنبش وارد این مرحله نشده بود که به‌رحال چه شورا و چه سندیکا چگونه باید برقرار شده و به‌عمل دربیاید. در واقع، جنبه‌ی عملی مسئله‌ی سازمان‌یابی که یکی از پیچیده‌ترین موارد مربوط به جنبش کارگری است، هنوز در دستور کار مبارزاتی قرار نداشت. تجربه شرکت واحد، یعنی شکل‌گیری این سندیکا و اعتصابات آن تا امروز- تمامی جنبش کارگری را وارد مرحله‌ی چگونگی عملی آن کرده است. این تجربه راه و چگونگی ساختن تشکل‌های توده‌ای را در محیط کار نشان داد. منظورم این است که با آموختن از این تجربه می‌توان تشکل‌های توده‌ای را در محیط کار ساخت و به‌جلوتر رفت. این یک دست‌آورد بسیار بزرگی برای جنبش کارگری است.

همانطور که رفیق یداله مطرح کرد: هم‌بستگی عمیق کارگری و تبدیل کارگران «درخود» به «برای خود» تا همین‌جا یکی از دست‌آوردها و ارمغان‌های سندیکای شرکت واحد برای کلیت طبقه کارگر ایران است.

بهنمن شفیق:

رفیق عباس! رفقا بحث‌های مختلفی را در مورد سندیکای شرکت واحد مطرح کردند؛ از جمله رفیق امیر در مورد رهبران عملی برخاسته از محیط کار، این نکته را پیش کشید که مطرح شدن آن‌ها در بخش‌های مختلف کارگری و حتی معرفیت اجتماعی‌شان، از جهات گوناگون به‌نفع طبقه کارگر است. در مورد سندیکای شرکت واحد می‌توان گفت که مطرح شدن این تشکل در بخش‌های مختلف کارگری و حتی اعتبار اجتماعی آن دارای این دست‌آورد نیز بود که طی دوره‌ای مسائل کارگری را در صدر اخبار پاره‌ای از روزنامه‌های داخلی و اغلب رسانه‌های بین‌المللی قرار داد. بدین ترتیب، اعتبار کارگری و اجتماعی رهبران عملی برخاسته از محیط کار (برای مثال: منصور اسانلو و دیگران)، در گسترش و تبادل کارگری و اجتماعی خویش، به‌افزایش اعتبار اجتماعی کارگران منجر گردید. حال چنین به‌نظر می‌رسد که به‌واسطه‌ی اعتبار اجتماعی مبارزات کارگری (که تا اندازه‌ی زیادی ناشی از اوج‌گیری سندیکای واحد بود)، بی‌اعتنایی بخش‌هایی از بورژوازی ایران نسبت به طبقه کارگر، مبارزات کارگری و رهبری این مبارزات جای خودش را به‌توجه و برخورد جدیدی داده است. برای مثال: حمایت از اسانلو مرزهای طبقاتی را پشت‌سر گذاشت و پاره‌ای از رهبران «اپوزیسیون» بورژوازی و خارج از هرم قدرت نیز خواستار آزادی او شدند؛ و حتی پس از آزادی اسانلو به‌دیدار او شتافتند. به‌هرصورت، این که بخش‌هایی از بورژوازی خارج از هرم قدرت به‌انحاء گوناگون به‌یاد کارگران افتاده و به‌سراغ رهبران جنبش کارگری می‌شتابند، بیان‌گر وضعیت جدیدی در

تاریخ مبارزات کارگری در ایران است؛ حال سؤال این است که آیا این وضعیت جدید طبقه کارگر ایران را در مقابل مصاف‌های جدید قرار نمی‌دهد؟ پاسخ ما به‌عنوان تعدادی از فعالین مبارزات کارگری-سوسیالیستی به این مسئله چه می‌تواند باشد؟

به‌هرروی، بخش‌هایی از بورژوازی به‌طرف فعالین و رهبران مبارزات کارگری گام برداشته و نزدیک شده‌اند؛ و چنین به‌نظر می‌رسد که قصد نهایی از این «نزدیکی» تبدیل کارگران به‌بازوهای اجرایی، سیاهی‌لشگر و نهایتاً گوشت دم‌توپِ نزاعِ قدرت در میان طبقه‌ی بورژواست. به‌طورکلی، هرآن‌گاه که نیروها و احزاب بورژوایی به‌کارگران روی می‌آورند و سخن از «هم‌کاری» به‌میان می‌آورند، نه تنها به‌منظور بهبود وضعیت کارگران نیست، بلکه قصدی جز این ندارند که توان مبارزاتی این طبقه را درجهت «جابه‌جایی‌های سیاسی» و یا «دست به‌دست کردن بخش‌های از قدرت» به‌کار بگیرند؛ و بدین‌گونه به‌سرکوب آن‌ها بپردازند. رفیق عباس! نظر شما در این مورد چیست؟

عباس فرد:

با سلام به‌همه‌ی رفقا. قبل از این که به‌این سؤال خیلی طولانی شما که در واقع جواب معینی را می‌طلبید، بپردازم؛ ترجیح می‌دهم که در مورد صحبت رفیق یداله مبنی براین که در سازمان‌یابی کارگری بحث بر سر کلماتِ شورا یا سندیکا نیست، چند جمله‌ای حرف بزنم.

به‌نظر من حالا که سندیکای شرکت واحد با شکل‌گیری و مبارزه‌اش (در تاریخ جنبش کارگری) ایران گُل کاشته، اما اگر سندیکای واحد شکست هم می‌خورد، بازهم در حال حاضر با طرح شعار شوراها در عرصه‌ی مبارزه‌ی کارگران ایران مخالف بودم. چراکه «شورا» یک کارکرد معین تاریخی دارد و اگر ما این شعار را در این مرحله از مبارزه پیش بکشیم، بار تاریخی و انقلابی شورا را از آن گرفته و به‌یک تفنگ خالی و چماق‌گونه تبدیلش کرده‌ایم. زیرا «شورا» ارگانی است که در هنگام قیام عمومی طبقه کارگر و به‌ابتکار کارگران و زحمت‌کشان مطرح می‌شود و به‌وجود می‌آید. در واقع، «شورا» ارگان مدیریت همه‌جانبه‌ی کارگران و زحمت‌کشان است که در عصیان برعلیه ذاتی‌ترین وجه روابط و مناسبات سرمایه (یعنی: خرید و فروش نیروی کار)، ابعاد اقتصادی و سیاسی و اجتماعی را به‌چالش انقلابی می‌کشد تا تخمه‌ی دیکتاتوری پرولتاریا را در درون خویش بپروراند. این مسئله‌ای است که بدون فعلیت پروسه‌ی آموزش و تحزب طبقاتی فروشندگان نیروی کار (که متناسب با شدت‌یابی مبارزه‌ی طبقاتی می‌بایست شدت بیابد و اشکال دیگرگون و متناسب خود را بیابد) بیشتر به‌شکست می‌انجامد تا نوید دهنده‌ی پیروزی باشد. به‌طورکلی، برای تحقق شوراها می‌بایست برنامه‌ها و تحلیل‌های معین داشت و انجام میلیاردها ساعت کار تاریخیاً ضروری را در دستور کار انقلابی قرار داد. به‌بیان روشن‌تر: طرح شوراها در حال حاضر فقط یک اشرافیت پاسیفیستی، سوسیال دموکراتیک و یا حتی بورژوایی را نشان می‌دهد؛ چراکه عمل معین را تعلیق به‌محال و حرف می‌کند، ابهام می‌آفریند و درپاره‌ای اوقات تبلیغ فرقه‌هایی را مد نظر قرار می‌دهد که اسم خود را حزب کمونیست گذاشته‌اند.

در صورتی که «سندیکا» ارگان مبارزه‌ی کارگران برعلیه چگونگی و میزان دستمزدهاست که در پروسه‌ی رشد و انکشاف خویش می‌تواند (گرچه این الزامی و دترمینیستیک نیست) زمینه‌ی قیام شورایی کارگران و زحمت‌کشان را فراهم بیاورد. به‌باور من تنها در قیام طبقاتی نه همگانی-طبقه کارگر است که این امکان به‌وجود می‌آید که

«شورا» و «سندیکا» به‌طور هم‌زمان واقع شوند؛ هم‌چنان‌که در قیام اکتبر شاهد آن بودیم. این هم‌زمانی نه به‌قرارداد، بلکه به‌دینامیزمِ فعلیتِ مبارزاتی طبقه‌کارگر برمی‌گردد و عنصر آگاهی تنها می‌تواند به‌عنوان یک دریافت عینی از پروسه‌ی مبارزه فعلیت دخالت‌گرانه داشته باشد.

طبیعتاً وقتی که از سازمان‌یابی سندیکایی کارگران حرف می‌زنیم، نه عیناً ساختارِ سندیکای شرکت واحد، بلکه همین تب و تاب مبارزاتی کارگران واحد را در نظر داریم. این تب و تابی به‌جاست؛ در حال حاضر پاسخ‌گوی نیاز مبارزاتی کارگران است؛ و ضمناً شورا هم نیست. نه رهبران سندیکای شرکت واحد می‌خواستند کار شورایی بکنند، و نه توده‌های کارگر. همه در پیوندی ارگانیک و مناسب می‌خواستند یک مبارزه‌ی سندیکایی را به‌پیش ببرند، که بردند و برنده هم شدند. از ادامه‌ی این بحث بگذریم.

منصور اسانلو آزاد شد. این خبر -عمدتاً- برای کارگران پیشرو و فعالین مبارزات کارگری بسیار شنیدی، شیرین و امیدآفرین بود. به‌نظر من آزادی اسانلو صرفاً به‌مبارزات شرکت واحد بر نمی‌گردد. گرچه اسانلو به‌طور جدی (منظورم «قهرمانانه» نیست، چراکه کارگران را به‌قهرمانی و قهرمان‌گرایی کاری نیست) و با تعهد طبقاتی در راهی که آغاز کرده بود، ایستادگی کرد؛ گرچه کارگان شرکت واحد پایداری کردند و سختی کشیدند و تاوان پس دادند؛ گرچه وضعیت مبارزاتی کلیت طبقه‌کارگر ایران به‌لحاظ کمی روبه‌افزایش بود؛ اما با وجود همه‌ی این‌ها آنچه که موجب آزادی اسانلو شد، دگرگونی در توازن و تعادل سیاسی جامعه‌ی ایران بود. در واقع، این پاسخ غیرمستقیم سؤال شماس است.

اگر منصور اسانلو به‌قید ضمانت از زندان شد، به‌این دلیل بود که دیگر نیروهای معترض اجتماعی (اعم از بخش‌های میانی جامعه، جنبش زنان، مبارزات روشن‌گرانه... و حتی بخشی از بورژوازی) اسانلو را به‌واسطه‌ی جنبش کارگری و این گامی که برداشته بود، مورد پشتیبانی قرار دادند. طبیعتاً بسیاری از این نیروها اگر به‌منصور اسانلو نزدیک می‌شوند (به‌غیر از نیروهایی که در مجموع می‌توان تحت عنوان «ترقی‌خواه» از آن‌ها نام برد)، قصدشان ایجاد زمینه برای گسترش جنبش کارگری نیست؛ منظورم دقیقاً بخش‌هایی از بورژوازی است که اگر به‌اسانلو نزدیک می‌شوند، قصدی جز سرکوب جنبش کارگری در ایران ندارند. دولت جمهوری اسلامی هم با این انگیزه و هدف اسانلو را آزاد کرده که جنبش را سرکوب کند. بدین‌معنی که اگر دولت جمهوری اسلامی به‌این نتیجه می‌رسید که آزادی اسانلو موجب گسترش بلاوقفه‌ی جنبش خواهد شد، تحت هیچ شرایطی او را از زندان آزاد نمی‌کرد. در واقع، دولت -درست یا به‌غلط- به‌این نتیجه رسیده که با آزادی منصور اسانلو می‌تواند جلوی جنبش را بگیرد و یا حداقل سرعت رشد آن را به‌کندی بکشد. به‌طور کلی، بورژوازی بنا به‌ماهیت و بقای طبقاتی خویش (یعنی استثمار نیروی کار) هرگز نمی‌تواند با جنبش کارگری هم‌گامی استراتژیک داشته باشد؛ و هرآن‌جا که به‌طور تاکتیکی به‌پاره‌ای از رهبران جنبش کارگری نزدیک می‌شود، به‌طور آگاهانه قصدی جز سازش، ممانعت از رادیکالیسم کارگری و سرکوب استراتژیک این جنبش ندارد. گرچه احتمال چندانی ندارد، اما غیرقابل تصور نیست که «اپوزیسیون» بورژوایی در پاره‌ای از لحظه‌ها و در فراز و نشیب‌های سهم‌بری از قدرت سیاسی، پوشش سیاسی و گسترش مبارزات کارگری را در دستور کار خود قرار دهد؛ با این وجود، باز هم هدفی جز سرکوب نیروی کار ندارد. شاید که «اپوزیسیون» بورژوایی خواهان معامله سیاسی (نه فقط با اسانلو، بلکه با هیئت مدیره سندیکا و حتی تمام فعالین شرکت واحد) باشد و در این رابطه هزینه‌هایی هم بکند، اما نباید فراموش کرد که بورژوازی بنا به‌ماهیت خود -حتی- در زدوبندهای سیاسی هم بیش از هر چیز به‌سود خود می‌اندیشد؛ «سود»ی که به‌هرصورت

ممکن و متصور برای کارگران «زیان» محسوب می‌شود. به‌روروی، بازی کارگران در زمین بورژوازی (به‌هرصورت ممکن و متصور) معنایی جز باخت ندارد. بنابراین، وظیفه‌ی مبارزاتی اسانلو، هیئت مدیره‌ی سندیکای واحد و همه‌ی فعالین سندیکا این است که «اپوزیسیون» بورژوازی را به‌زمین خویش بکشانند. آیا مجموعه‌ی امکانات و شرایط به‌گونه‌ای است که بتوان چنین بازی کرد؟ این سؤالی است که هم‌اکنون نمی‌توان به‌آن جواب داد. باید ببینیم که رهبران «جبهه‌ی ملی» و گنجی و غیره چگونه بازی می‌کنند، گام‌های بعدی سندیکای واحد چیست، و چگونه می‌توان بدل بازی «اپوزیسیون» بورژوازی را دریافت و سازمان داد. در این‌جا فقط می‌توان یادآور شد که سرکوب فقط بُعد سیاسی ندارد و ایجاد انحراف در مسیرهای مبارزاتی نیز شکلی از سرکوب است که اجتماعاً مادیت می‌گیرد.

در صحبت‌های رفیق یداله نکته‌ای درباره‌ی عدم «درون» جوشی تشکل‌های کارگری و چگونگی نیروهایی که از «بیرون» برای کارگران تشکل ساخته‌اند، وجود داشت؛ که از طرف شما هم مورد پرسش قرار گرفت و به‌مثبت و منفی تفکیک شد. صحبت یداله به‌این برمی‌گشت که سندیکای واحد اولین تشکلی است که به‌ابتکار خود کارگران و در تب و تاب درونی مبارزه‌ی آن‌ها شکل گرفته است. رفیق یداله سهواً و به‌واسطه‌ی لغزش زبانی نیروهای چپ را با نیروهای دولتی و وابسته به‌بورژوازی در یک ردیف قرار داد، که پس از پرسش شما گفته‌اش را این‌طور تصحیح کرد که به‌هرصورت تشکل‌هایی که توسط عناصر چپ ساخته شده‌اند، مثبت بوده؛ و تشکل‌هایی که توسط عوامل دولتی ویا وابسته به‌بورژوازی شکل گرفته‌اند، منفی. گذشته از تفکیک مکانیکی «درون» و «بیرون» که بحث پیچیده و مفصلی را می‌طلبد؛ من نسبت به‌بیان کلی «مثبت» ویا «منفی» بودن تشکل‌هایی که از بیرون سازمان می‌یافتند و رهبری می‌شدند، چند کلمه‌ای حرف دارم. لازم به‌یادآوری است که همه‌ی سندیکاهایی که توسط عناصر «غیرکارگر» - اعم از چپ یا راست - سازمان یافتند، به‌هرصورت با بازوی کارگران به‌حرکت درآمدند و نهایتاً تاوان مبارزاتی‌اش را نیز - عمدتاً - کارگران پرداختند. اما تفاوت در این است که تشکل‌هایی که توسط نیروهای دولتی ویا وابسته به‌بورژوازی سازمان می‌یابند، در همان نخستین گام، قصدی جز سرکوب کلیت طبقه و جنبش ندارند؛ در صورتی که تشکل‌هایی که توسط عناصر چپ و رادیکال سازمان می‌یابند، از همان نخستین گام، قصدشان اعتلای مبارزات کارگران و گسترش وحدت طبقاتی است. بدین معنی که این دو شکل از سازمان‌دهی به‌اصطلاح بیرونی از همان نخستین گام به‌لحاظ انگیزه و هدف متنافر، متغایر و متناقض هم هستند. اما از زاویه نتایج تاریخی همیشه چنین تنافر و تناقضی وجود ندارد. به‌بیان دیگر، منهای بررسی‌های تئوریک، تاریخ مبارزات کارگری در ایران نشان می‌دهد که تشکل‌هایی که توسط دولت ویا عناصر وابسته به‌بورژوازی سازمان یافته‌اند، به‌لحاظ نتایج اجتماعی و طبیعتاً از نقطه نظر نتایج تاریخی سرکوب‌گرانه بوده‌اند؛ اما تشکل‌هایی که توسط عناصر ویا نهادهای چپ و رادیکال سازمان یافته‌اند، منهای بعضی دست‌آوردهای مثبت اجتماعی، به‌لحاظ نتایج تاریخی - نه منفی، بلکه خنثی - بوده‌اند. یک نهاد سندیکایی را در نظر بگیریم که ایده و رهبری آن خارج از وجود طبقاتی و ساختاری‌اش باشد، یعنی کارگران (گرچه در جهت منافع اجتماعی و اقتصادی خویش، اما) فقط نیروی اجرایی آن باشند؛ در این‌صورت قطع رابطه‌ی این نهاد با رهبری بیرونی‌اش، فروپاشی آن را به‌همراه دارد. بدین معنی که منهای انگیزه‌های مثبت و جانبدارانه‌ی کارگری و حتی انقلابی، چنین تشکلی به‌لحاظ نتایج تاریخی خنثی عمل می‌کند. بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که تشکل‌هایی که توسط عناصر غیرکارگر سازمان می‌یابند، منهای جنبه‌های مثبت و منفی اجتماعی که به‌سازمان‌دهندگان بیرونی‌اش برمی‌گردد، به‌لحاظ تاریخی و از نقطه نظر تداوم جنبش

تقریباً یکسان عمل می‌کنند. به‌طور کلی، این که تشکل‌های کارگری (به‌جز خود کارگران) توسط چه نیرویی از بیرون سازمان بیاید و رهبری شود؛ به‌لحاظ اجتماعی و در لحظه‌ی کنونی با هم فرق دارند؛ اما به‌لحاظ منافع دراز مدت و تاریخی جنبش فرق چندانی با هم ندارند. اگر کارگران (چه در امر تشکل‌سندیکایی و چه در امر سازمان‌یابی حزبی) خودشان نیندیشند و راه‌کارهای نظری و عملی را انتخاب نکنند، تجربه‌ی اندیشه و عمل نداشته باشند و شکست‌هایشان را تجزیه و تحلیل نکنند؛ جنبش تداوم تاریخی پیدا نخواهد کرد. من در جوانی بارها با افرادی که از ما مسن‌تر بودند، گفتگو داشتم. این افراد در مقابل این سؤال که چرا همه چیز را کنار گذاشتید و در زندگی روزمره غرق شدید، پاسخ می‌دادند که رهبران فرار کردند، ما را تنها گذاشتند و ما هم نمی‌دانستیم که باید چه کار بکنیم. بنابراین، چاره‌ای جز رها کردن امر مبارزه و سازمان‌دهی نداشتیم.

گرچه بخش زیادی از این حرف‌ها فرافکنانه و توجیه‌گرانه است، اما نه تنها تماماً خالی از حقیقت نیست، بلکه در پاره‌ای از موارد عین حقیقت نیز می‌باشد. اما فردای روزگار سندیکای شرکت واحد، برفرض که این تشکل تماماً درهم شکسته شود (بررسی میزان احتمال آن را می‌گذاریم برای بعد)، فعالین این تشکل درهرجایی که باشند (زندان یا بیرون)، ناگزیر به‌این هم فکر خواهند کرد که چرا و چگونه شکست خوردند، در کجا اشتباه کردند، کدام گام نابه‌جا را برداشتند؛ و خلاصه این که به‌عمل کرده‌های خود می‌اندیشند و به‌نتایجی می‌رسند که درست یا غلط از امکان پراتیک مجدد و یا انتقال به‌نسل بعد (کتبی یا سینه‌به‌سینه) خالی نیست. به‌هرروی، اگر اساسی‌ترین موضوع اندیشه‌ی انسان به‌عنوان یک نوع متمایز از دیگر انواع، انسان است؛ پس آن کسانی که می‌دوند و اجرا می‌کنند، می‌بایست نسبت به‌موضوع دویدن و اجرا کردن خویش آگاه باشند و اختیار داشته باشند. سازمان‌دهی بیرون از طبقه و ساختار تشکیلاتی نه تنها چنین شکاف و خودبیگانگی را برطرف نمی‌کند، بلکه به‌گونه‌ی دیگری آن را باز می‌سازد.

بهمین:

رفیق مرتضی ارزیابی‌های رفقا را از آزادی اسانلو، سندیکای واحد، وضعیت کنونی آن، و این که این سندیکا تا چه حد می‌تواند شاخص عمومی جنبش کارگری باشد و چه تأثیری می‌تواند روی کلیت جنبش داشته باشد، شنیدیم.

اما کمتر به‌این پرداختیم که چرا در بخش‌های مختلف کارگری این همه تفاوت وجود دارد؟ چرا در شرکت واحد، به‌قول رفقا یداله و امیر، یک حرکت نوین شکل می‌گیرد؛ اما در جاهای دیگر شاهد چنین میزانی از تشکل و رشد نیستیم؟ به‌هرصورت، مشاهدات گوناگون حاکی از این است که در بخش‌های مختلف کارگری هم تلاش‌های بسیاری صورت می‌گیرد؛ اما چرا علی‌رغم این همه تلاش در واحدهای تولیدی و خدماتی گوناگون، این مراکز به‌لحاظ تشکل‌یابی- به‌قد و قواره‌ی سندیکای واحد نمی‌رسند؟

آیا این امکان وجود دارد که از سندیکای شرکت واحد به‌عنوان یک سبک‌کار و یا اهرم استفاده کرد و در واحدهای تولیدی و خدماتی تشکلی هم‌چون شرکت واحد را سازمان داد؟

چه مشکلاتی وجود دارد که موقعیت شرکت واحد در شاخه‌های دیگر مادیت نمی‌گیرد؟

نظر شما در این موارد چیست؟

مرتضی:

با سلام به همه‌ی رفقا. من فکر می‌کنم که در ابتدا بهتر است که روی صحبتی که یداله درباره‌ی مسئله‌ی سندیکا و شورا داشت، تأملی داشته باشم.

در گفتگوی قبلی قصد من این نبود که سندیکا را در مقابل شورا قرار بدهم و در مقابل شورا از سندیکا دفاع کنم. در واقع، نظر من این بوده و هست که فعالیت سندیکایی هیچ تقابلی با فعالیت شورایی ندارد. من در گفتگوی قبلی می‌خواستم به آن‌هایی جواب بدهم که می‌گویند سندیکا ظرف «رفرم» و سازش است و شورا اصولی‌ترین و تنها راه سازمان‌یابی طبقاتی است. نظر من در گفتگوی قبلی این بود که نه این‌طور نیست! و نباید شورا و سندیکا را به‌تقابل یکدیگر کشاند. اگر امروز به‌سندیکای شرکت واحد نگاه کنیم، همان‌طور که یداله هم اشاره کرد، می‌بینیم که فعالین آن از بازگشایی سندیکا حرف می‌زنند؛ یعنی به‌گذشته‌ی این سندیکا و دوره‌های مختلف فعالیت آن تکیه می‌کنند. به‌هرروی، اگر من از حقانیت سندیکا و خصوصاً از حقانیت سندیکای شرکت واحد دفاع می‌کنم، این تنها به‌موقعیت کنونی مربوط نمی‌شود، بلکه گذشته و تاریخ مبارزات کارگری را نیز در نظر می‌گیرم. این که سندیکا در ایران حقانیت دارد و با جنبش سوسیالیستی تداعی می‌شود و ربطی با سوسیال دموکراسی و سازش طبقاتی ندارد؛ به‌تاریخ مبارزه‌ی کارگری برمی‌گردد و ریشه‌هایش به‌سندیکای کارگران چاپ، به‌کارگران دخانیات و کارگران صنعت نفت می‌رسد. حقانیت سازمان‌یابی سندیکایی به‌سندیکای کارگران پالایشگاه تهران و صنعت نفت برمی‌گردد که همین رفیق یداله در سال ۱۳۵۰ یکی از فعالین آن بود. همین امروز کارگران قدیمی‌تر پالایشگاه تهران و صنعت نفت برای فعالیت‌های سال ۵۰ ارزش قائل هستند و از آن دوره با افتخار یاد می‌کنند. به‌هرحال، من حقانیت فعالیت سندیکایی را از شرکت واحد نگرفته‌ام، بلکه بیشتر به‌تاریخ مبارزات و سازمان‌یابی کارگری در ایران نگاه می‌کنم. به‌عبارت دقیق‌تر من حقانیت سندیکا را از سندیکای کارگران صنعت چاپ در دوران انقلاب گرفته‌ام؛ و به‌قول عباس اگر سندیکای شرکت واحد شکست هم می‌خورد، باز هم موضوع هیچ تغییری پیدا نمی‌کرد و هنوز هم سازماندهی سندیکایی یکی از ظرف‌های متشکل کردن کارگران بود.

و اما در مورد این سؤال که چرا دیگر بخش‌های کارگری به‌لحاظ تشکل‌یابی به‌حد و اندازه‌ی شرکت واحد پیش نرفته و رشد نکرده‌اند، به‌نظر من فاکتورهای زیادی در این مورد دخیل هستند. همان‌طور که یداله هم در یکی دوتا از مقالاتش اشاره کرده، امروز مسئله‌ی خصوصی‌سازی به‌بخش‌های زیادی از طبقه‌کارگر ضربه وارد کرده و صفوف آن‌ها را به‌هم‌ریخته است. برای مثال: کارگران کفاش سابقه‌ی تشکل سندیکایی داشتند، اما امروز که با کارگران کفاش حرف می‌زنیم و سؤال می‌کنیم که چرا دیگر متشکل نیستید، جواب می‌دهند که در شرایط موجود، دیگر کفاشی به‌معنای قدیم کلام اساساً وجود خارجی ندارد؛ یا کارگران خیاط همین‌طور، دیگر اصلاً کارگاه خیاطی وجود چندانی ندارد که بحث تشکل را مطرح کنیم. از طرف دیگر، در صنایع بزرگ هم که هرگونه تشکلی (به‌جز شورای اسلامی) ممنوع است و با پی‌گردهای سخت قانونی مواجه می‌باشد. نکته‌ی دیگری که در این مورد می‌بایست به‌آن توجه کرد، این است که کارخانجات بزرگ را هم به‌قسمت‌های مختلف تقسیم کرده‌اند؛ و بدین‌طریق یک تفکیک ساختگی و تحمیلی را به‌وجود آورده‌اند که به‌نوبه‌ی خود در امر تشکل کارگری مانع مهمی به‌حساب می‌آید. برای مثال: کارخانه «کفش ملی» را به‌چندین بخش جداگانه تقسیم کرده و حتی محل کار این بخش‌ها از یکدیگر جدا شده‌اند و کارگران نمی‌توانند با هم ارتباط داشته باشند. در کارخانه «ایران خودرو» هم

همین سیاست در حال اجراست؛ و حتی از لحاظ مکانی کارخانه را به محل‌های متفاوت منتقل می‌کنند تا تجمع کارگران را (که یکی از امکانات تشکلیابی آنهاست) به حداقل ممکن برسانند. مسئله‌ی دیگر در این زمینه ناکارآمدی آگاهی کارگران پیشرو در بخش‌های مختلف طبقه کارگر ایران است. در حقیقت، اسانلو و دیگر فعالین سندیکای واحد آگاه‌ترین عناصر کارگری در درون طبقه کارگر ایران بوده‌اند که توانستند به‌چنین تشکلی قدرتمندی دست یابند. در واقع، فعالین سندیکای واحد به‌طور اصولی و سیستماتیک کار کردند، پی‌گیر بودند، روابط نزدیک و دوستانه‌ای باهم داشتند و از همه مهم‌تر کلاس‌های آموزش سندیکایی را سازمان دادند که هم‌سویی نظری و عملی را در پی داشت.

با وجود همه‌ی این‌ها نباید به‌این نتیجه رسید که در بخش‌های دیگر کار مؤثری انجام نمی‌شود. توجه داشته باشیم که خودِ شرکت واحدی‌ها هم از «هیئت مؤسسين سندیکاهای ایران» نشأت گرفتند. در «هیئت مؤسسين سندیکاهای ایران» فقط شرکت واحدی‌ها نبودند، یعنی بخش‌های دیگر هم در آن فعالیت داشتند. گذشته از «هیئت مؤسسين...»، تشکلی کمیته‌های «هماهنگی» و «پیگیری» نیز نشان‌گر این واقعیت است که بخش‌های دیگر طبقه کارگر نیز در راستای سازمان‌یابی خویش فعالیت دارند. موضوعاتی که در «هیئت مؤسسين...» و کمیته‌های «هماهنگی» و «پیگیری» مورد بحث قرار می‌گرفت، نشان از این داشت که فعالین جنبش کارگری حال و هوای دیگری دارند و در زمینه‌ی سازمان‌یابی کارگری جدی‌تر از پیش حرکت می‌کنند. این بحث‌ها عبارت بودند از: چگونه متشکل شویم؛ چه نوع تشکلی لازم است؛ آیا لازم است که به‌طور علنی فعالیت کنیم؛ اگر به‌طور علنی فعالیت کنیم، چه هزینه‌هایی را باید بپردازیم. این بحث‌ها (همان‌طور که امیر هم گفت) مدت‌ها در جنبش کارگری در جریان بود. همه‌ی این بحث‌ها نشان می‌دهد که نقطه‌ی کوری وجود داشت که مانع سازمان‌یابی کارگری می‌شد. در حقیقت، شرکت واحد عملاً این نقطه‌ی کور را باز کرد؛ یعنی یک سندیکای علنی درست کرد و تبعاً بهای کار خود را نیز پرداخت. شوخی نیست که همین الآن ۵۰ نفر هنوز بیکار هستند، پرونده‌ی ۱۰ نفر در دادگاه است، اسانلو حدود ۸ ماه زندانی کشید و تعداد زیادی از کارگران واحد مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. اما کارگران شرکت واحد با پرداخت این هزینه‌ها گره‌ی کور سازمان‌یابی کارگری را باز کردند و نشان دادند که چگونه می‌بایست متشکل شد و چه نوع تشکلی ممکن و لازم است. شرکت واحدی‌ها نشان دادند که می‌توان متشکل شد؛ با اتکاء به‌خود کارگران و در محیط کار.

به‌طور کلی، تب و تاب ایجاد تشکلی - کمابیش - در بخش‌های دیگر هم وجود دارد، اما یکی از اساسی‌ترین مشکلات در این بخش‌ها نبود کادرهایی است که (همانند شرکت واحد) بتوانند این تب و تاب را جهت داده و به‌سازمان درآورند. در بسیاری از کارخانجات محافل کارگری وجود دارد و این محافل در قد و قواره‌ی محفلی خویش فعال هستند و در پاره‌ای اوقات کارهای مؤثری هم می‌کنند؛ اما هنوز نتوانسته‌اند یک تشکلی علنی و یکپارچه ایجاد کنند. به‌اعتقاد من نبود کادرهایی کارگری یکی از مهم‌ترین عواملی است که مبارزات کارگری را در محاق «محافل» محدود می‌کند و مانع گسترش توده‌ای و علنی آن می‌شود. در واقع، سرکوب و کشتاری که جمهوری اسلامی در مورد فعالین کارگری اعمال کرد، به‌پروسه‌ی خودبه‌خودی کادرسازی در محیط‌های کار آسیب جدی وارد آورد. جمهوری اسلامی طی ۲۷ سال گذشته از طریق بازداشت، اخراج، تهدید، بازخرید و حتی در پاره‌ای از مواقع از طریق بازنشسته کردن زودتر از موعد رابطه‌ی توده‌های کارگر را با رهبران عملی از هم گسیخت. بنابراین، می‌بایست به‌طور آگاهانه و با یک برنامه‌ریزی دقیق (همانند شرکت واحد، یعنی در جریان مبارزه)

به‌تربیت و آموزش کارگرانی پرداخت که نسبت به‌دیگران از تحرک، امکان و محبوبیت بیشتری برخوردارند. به‌هرصورت، می‌توان به‌این امیدوار بود که سندیکای شرکت واحد (دیرتر یا زودتر - به‌طور خودبه‌خودی یا با برنامه) در دیگر بخش‌های تولیدی یا خدماتی به‌بازتولید خویش بپردازد و متکثر شود. پی‌گیری کارگران شرکت واحد، هفت ماه مراجعه‌ی مکرر به‌زندان‌ها، دادگاه‌ها، وزارت کار و مجامع بین‌المللی ناشی از این بود که کارگران روی پاهای خودشان ایستادند و ابتکار عمل هم دست خودشان بود.

البته حتی آن‌جایی هم که ابتکار عمل و مدیریت دست خود کارگران نبود، این کارگران بودند که تاوان دادند و سختی‌های بسیاری را تحمل کردند. مشکل اساسی این است که گاه‌آ‌حزاب رهبری تشکل‌های کارگری را به‌دست گرفتند؛ ولی نتوانستند متناسب با امکانات کارگران حرکت کنند. این که رهبری تشکل‌های کارگری در دست احزاب باشد، به‌خودی‌خود اشکال ندارد؛ منتها مشکل در این است که این احزاب کارگری نبودند و ربطی به‌جنبش کارگری نداشتند. در دوران حزب توده، آدم‌هایی را در رأس تشکل‌های کارگری قرار دادند که هیچ ربطی به‌مبارزات و تشکل‌های کارگری نداشتند. از ۱۲ یا ۱۳ نفر از رهبری «شورای متحده‌ی مرکزی» ۹ نفر غیرکارگر بودند و نسبت به‌مسائل کارگری بیگانه. این‌ها پزشک و روانشناس و غیره بودند که هیچ‌گونه ربطی به‌جنبش کارگری نداشتند؛ اما از طرف حزب مأموریت داشتند که تشکل‌های کارگری را رهبری کنند. بنابراین، اگر فردا یک حزب کمونیست از درون طبقه کارگر بیرون آمد، اشکالی ندارد که با تشکل‌های کارگری ارتباط داشته باشد و در هر موردی نظر هم بدهد. با توجه به‌همه‌ی این‌ها به‌نظر من سندیکای شرکت واحد برجسته‌ترین حرکت کارگران ایران در طی ۱۰۰ سال گذشته بوده است. با این وجود، باز تأکید می‌کنم که حقانیت سندیکا را فقط از شرکت واحد نمی‌گیرم. این حقانیت به‌تاریخ مبارزات کارگران ایران برمی‌گردد و زمینه‌ی جهانی هم دارد.

این که چه عواملی بازدارنده‌ی ایجاد تشکل‌های کارگری در ایران بوده است؛ علاوه‌بر سرکوب همه‌جانبه و جنایت‌کارانه جمهوری اسلامی، می‌توان از خصوصی‌سازی (به‌یژه با شیوه‌ی به‌اصطلاح اسلامی) و افت مبارزه‌ی کارگری به‌واسطه‌ی سیاست‌های ناشی از جهانی‌سازی سرمایه و نبود کادرهای کارگری نام برد. با این وجود، من مطمئن هستم که سندیکای شرکت واحد گام بلندی درجهت کادرسازی است و این نوید ایجاد تشکل‌های دیگری را می‌دهد؛ بدین معنی که بخش‌های دیگر هم دیرتر یا زودتر تشکل‌های علنی خودشان را اعلام خواهند کرد.

۱۲ آگوست ۲۰۰۶